

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اطلاعات اثر:

نام اثر: (قلب یخی)	نویسنده: (محمد امین (رضا) سیاهپوشان)
سطح اثر: (برنزی)	نوع اثر: (فی البداهه)
تعداد صفحات: (دوازده)	ژانر اثر: (عاشقانه)
حقوق اثر: (تمامی حقوق این اثر نزد رمانیک محفوظ است.)	اختصاصی بودن اثر: (بله)

لینک های اثر:

لینک نمایه نویسنده: (کلیک کنید)	لینک تایپیک اثر در انجمن: (کلیک کنید)
لینک سایت اصلی رمانیک: (کلیک کنید)	لینک انجمن رمانیک: (کلیک کنید)

تایپ آثار



تیم اجرایی اثر:

کپیست:
(Mohammad MZ)

طراح جلد:
(parand)

منتقد:
(مدیر نقد)

ویراستار:
(تیم ویراستاری رمانیک)

مقدمه:

گاهی اوقات هیچ کس قدر احساس پاک و عشقی که در دل داری را نمی‌داند، پس بهتر است همانند آدم برفی شوی، دلت عاری از احساس و به سردی برف شود.

اشتباهی عاشق کسی شدن مثل این است که آدم برفی باشی و عاشق آفتاب شده باشی؛ هر چه تو سفت و سخت مقابل آفتاب مقاومت کنی او زودتر تو را ذوب خواهد کرد و از بین خواهد برد!

گاهی اوقات حتی اگر قلبت مهربان باشد، نباید نشانش بدهی؛ چون احمق فرضت می‌کنند! باید قلبت همچون قلب آدم برفی سرد، یخی و بی‌احساس شود تا قدرت را بدانند.

حتی آدم برفی‌ها هم با این که دلشان سرد، سنگی و از جنس یخ است گاهی مواقع عاشق می‌شوند و قلب سنگیشان برای یک نفر شروع به تپیدن می‌کند؛ بعد بعضی‌ها آدم‌ها می‌گویند عشق وجود ندارد و هیچ وقت عاشق نمی‌شویم!

R O M A N I K

بعضی‌هایمان خیلی راحت به یکی که یکی را دوست دارد می‌گویم:

- ازش دل بکن و فراموشش کن!

ولی نمی‌دانیم دل کردن آسان نیست و اصلاً ممکن نیست! اگر دل کردن آسان بود که مجنون آواره‌ی بیابان نمیشد؛ فرهاد تیشه بدست کوه نمی‌کند و سیاوش به آتش نمیزد! دل کردن آسان نیست، پس لطفاً از دو نفری که عاشق هم هستند نخواهید که از هم دل بکنند و یک‌دیگر را فراموش کنند، چون این ناممکن محض است!

دلتنگ که می‌شوی دیگر نمی‌فهمی او طرف کجای این چرخ گردان است و چه می‌کند، فقط برایت مهم می‌شود که برای چند لحظه‌ی کوتاه در همان لحظاتی که هستی بینی‌اش و دلتنگیت پبرد، برود و دیوار فولادی و نفوذ ناپذیر بغضی که در گلو داری از روی گلوت سبک شود.

یادت باشد که در زندگی به هیچ کس زخم نزن، مخصوصا اگر آن آدم عاشقت باشد؛ چون بدترین زخم دنیا زخم آدمی‌ست که دوستت دارد! هیچ وقت و تا ابد جای آن زخم خوب نمی‌شود، هر روز بدتر از دیروز می‌شود و آزاردهنده است.

شکر خند لبخند زیبا و دلبر تو برای شیرین شدن یک عمر زندگی عاشقانه من با تو کافیست؛ مگر هست چیزی از لبخند تو به یاد ماندنی‌تر و من چه قدر خوشبختم که صبح که چشمانت را باز می‌کنی، باید لبخند زیبا و دلنواز تو را ببینم.

می‌دانی که گل عشق و زندگی در کنار تو، در هیچ گل‌فروشی یافت نمی‌شود و من چه قدر دیوانه‌ام که تمام گل‌فروشی‌های این شهر را گشتم تا تو را پیدا کنم عشق جانم!

ولی تو در هیچ گل‌فروشی نبود. تو در گلستان زیبای قلبم قرار داشتی یارای من و در کنارم بودی!

اگر بدانی عاشق بودن چه قدر قشنگ است، حضری هر روز و هر لحظه عاشق باشی؛ از صبح، عاشق از خواب بیدار شوی و تا شب، همه چیزت عاشقانه پیش برود و شب که بر می‌گردد، کسی که آرزوی داشتنت را داشتی، در راه رویت باز می‌کند و یک زندگی بی‌نظیر عاشقانه داری؛ یک نفر را داشته باشی که برای خودت بخواد، این یعنی عشق!

یک جوری عاشق طرف بشید که اگر زلزله صد و بیست ریشتری هم آمد، نتواند از قلب مخاطب خاصتون بیرونتون کنه.

دو روز با یکی بودن، اسمش عشق نیست؛ این طوری عاشق بودن درسته که نه زلزله، نه سیل و نه طوفان، بتواند جدایتان کند.

یوسف زمانی می گوید:

- حاکم شهر دلم! فرمان روایی کن؛ بیا این عاشق شهر هی هوایی کن.

حق ترین آهنگ دنیا است که خیلی به من و تو می خورد. تو حاکم شهر دلمی و به قلبم فرمان روایی می کنی، من هم که اگر تمام غصه های دنیا هم در دلم باشد، با دیدن چشمانش از مجنون مجنون تر می شوم و تیشه فرهاد را می گیرم و فرهاد تر از فرهاد می شوم.

عقل بودن را نمی خواهم، می خواهم دیوانه باشم. عشق تو در دل من حال زیباست که فراتر از پذیرش عقل انسانی است! می خواهم دیوانه باشم و با تو دیوانگی کنم؛ دیوانه ی تو بودن عجب حال قشنگی است! مجنون و لیلی هم به تماشای عشق ما نشسته اند.

R O M A N T I C

تماشایی ترین صحنه دنیا تالو صاعقه گونه عشق در نگاهت است!

وقتی تو در کنار منی و نگاه زیبایت را با تمام وجود به من دوخته ای، هیچ چیز از دنیا نمی خواهم.

اکثر آدم های دور و برمان یک مشت آدم برفی هستند، نه با قلب های یخی بلکه سنگی! که وقتی می فهمند یکی را دوست داری، تمام تلاششان را می کنند تا تو را از راهی که داری می روی پشیمان کنند؛ ولی تو به وسوسه های آدم برفی ها گوش نده! راهی را که می دانی درست است در پیش بگیر.

زیباترین صحنه آنجاست که سپید صبح بزند، در کنار تو در کلبه‌ای جنگلی روی کوه و با دو فنجان چای
آتشی بنشینم و زندگیمان سراسر از عشق باشد. مگر به جز این چیزی می‌تواند خوشبختی باشد؟!*

دلم می‌خواهد که داستان شب‌های بلند زمستان من و تو داستان وصال و رسیدنمان باشد که در کنار دو
فنجان قهوه ترک در پشت پنجره و کنار شومینه‌ی کنار دیوار خانه‌ی گرممان برای ثمره‌های عشقمان
تعریف می‌کنیم!*

هر کس که حرفی را می‌زند و یا سعی می‌کند تو را از من دور کند، من بیش‌تر به راهی که به سمت تو در
پیش گرفته‌ام امیدوار می‌شوم؛ چون راهی که در آن مخالفت نباشد یعنی راه اشتباه، پس ادامه می‌دهم تا
تو را بدست آوردم.*

دلبر، همه جای دنیا را گشتم؛ زمین گرد چرخید و چرخید و تو را سر راهم نهاد تا بفهمم که تقدیر خدا و
چرخش زمین و روزگار برای هر کس که خوب نبود برای من حتی فکرش هم از عسل شیرین‌تر بود!*

قشنگ‌ترین وزش باد، وزش باد در گندمزار خرمایی موهایت است و آنجاست که من حاضرم دنیا را
برای تماشای تو در آن لحظه بدهم؛ چون تو بی‌نهایت زیبایی!*

اگر تایتانیک به مقصد می‌رسید، قطعاً رز و جک به هم می‌رسیدند و برای بودنشان با هم دیگر، هزاران
تلاش می‌کردند و با هر چیزی در سد راهشان، می‌جنگیدن تا مال هم بشوند؛ پس من و تو هم بیا بجنگیم
تا مال هم باشیم و مال هم بشویم.*

انگیزه برای زندگی فقط آنجایی که بعد از یک روز سخت کاری، از سرکار برگردی خانه و دو چشم خوشگل و یک آدم خیلی بانمک، در را به رویت باز کند.

این بهترین انگیزه برای زندگی است!

بودنت برایم چیزی به ارمغان نیاورد که رفتنت برایم فاجعه باشد؛ پرنده‌ای که برای من نباشد، حتی در قفس هم زندانش کنم، آخرش روزی راهی خواهد یافت و پر پرواز به سوی ابرها خواهد گشود!

دوست داشتن کسی که تظاهر به دوست داشتن می‌کند، مثل خوردن ذره ذره زهر، مثل یک آدم برفی در خودت، نمی‌فهمی؛ ولی ذره ذره آبت می‌کند و خیلی آرام به زندگیت پایان می‌بخشد!

وقتی نیستی، نبودنت باعث می‌شود هیچ‌کس به چشم نیاید و از همه آدم‌های دور و برم سیر بشوم. مگر می‌شود آدم برای یک لحظه ذوق کردن به نفر که دوستش دارد، کل دنیایش را ندهد؟ دنیای من!

کسی را که دوست داشته باشی، هرچقدر دنبال کسی بگردی که جایگزین او کنی، حتی به اندازه تمام زمین هم بگردی، تهش آخرش می‌رسی به خودش؛ می‌رسی به همان. زمین خیلی گردتر از گرد است.

حواسمان باشد شیشه قلب کسی را نشکنیم. شیشه قلب خیلی نازک است؛ اگر بشکنیش، تا هزار سال هم به آن چسب زخم بزنی یا از طرفت معذرت خواهی کنی، فایده ندارد. قلب او دیگر شکسته و نابود شده؛ هیچ‌جوری هم نمی‌توانی درستش کنی و شیشه قلبش را ترمیم کنی.

یاد بگیریم ازدواج یک معامله یا قرار داد کاری نیست که هر موقع نخواستید، با طرف قطع همکاری کنید. ازدواج یک تعهد است که باید تا پای جان از طرفت حمایت کنی.

توهین بعضی از آدم‌ها به کس یا کسانی که در زندگیت دوستشان داری، عشقت به آن‌ها را کم نمی‌کند بلکه احترام شما را کم می‌کند.

توهین کردن یا تحقیر، فقط قلب خودتان را سیاه می‌کند!

قلب سخت و سنگی بودن هم بعضی موقع‌ها، خیلی به کار می‌آید چون آن‌قدر مغرورتر می‌کند که توهین‌هایی که بعضی‌ها به تو می‌کنند را می‌توانی با یک پشت دست در دهنشان جواب بدی!

بعضی مواقع نباید حتی اگر قلبت مهربان باشد نشانش بدهی؛ چون احمق فرضت می‌کنند. باید قلبت همچون قلب آدم‌برفی، سرد، یخی و بی‌احساس شود تا قدرت را بدانند!

به زور نگهت نخواهم داشت! راهی را با هم آمدم و خاطراتی با یک‌دیگر ساختیم که شاید بهترین خاطرات کل زندگیمان بود. بهتر است هر کس سراغ تقدیرش برود!

R O M A N I K

می‌دانی، اول از همه گل‌های رز آبی، سرخ، نباتی و سیاه را دوست دارم و بعد تو را و تو را و تو را؛ چرا اول گل‌های سرخ؟ چون تو آن‌ها را دوست داری، من هم دوستشان دارم؛ همین و بس.

کاش همه‌ی چیزهای این دنیا، همه چیزهای کوچک و بزرگ دنیا مثل خنده‌های تو دلبری می‌کردند و زیبا بودند؛ خنده‌های تو زیباترین چیزی‌ست که خدا به من داده است، حتی خنده‌های الکیت را هم دوست دارم جذاب من!

من اگر دوباره به عقب برگردم و دوباره به دنیا بیایم، زودتر از الانی که باهات هستم، می گشتم و پیدایت می کردم و زودتر کاری می کردم که مال من شوی، دوست داشتنی ترین دوست داشتنی زندگیم!

خوشگل ترین ترین و با ارزش ترین گردنبد دنیا، گردنبدی ست که پلاکش اسم تو باشد؛ البته فکر نکنم بندامش گردنم، چون این گونه همه می فهمند که اسم تو گردن من است!

بودن در کنارت در هر جا یا در هر حالی مانند خوردن شربت با طعم گیلان در گرم ترین روز سال است! شاید به نظر کسی مهم نباشد؛ اما برای خنک شدن روح و روانت لازم است، لازم.

اگر به تمامی رنگ های دنیا مداد رنگی داشته باشم و بگویند به تمامی رنگ ها تنها یک جمله می توانم بنویسم، من فقط می نویسم:

- دوستت دارم عشق زیبای من!

دلم می خواهد پای قصه های شهرزاد قصه گو بنشینم و از او بخواهم فقط از تو بگویم و تمام داستان هایش در مورد تو باشد!

اگر دنیای ما دادگاه باشد و تو قاضی؛ تنها متهمی خواهم بود که می خواهم محکوم به تو باشم، محکومیتی که تا ابد نمی خواهم پایان بگیرد!

محکوم به دوست داشتن تو هستم! محکوم به تو بودن عجب حال قشنگی دارد؛ من باشم و تو باشی و محکومیتی دلپذیر که اول و آخرش دوست داشتن تو باشد.

میوه قلبم، در کنارت هستم در جاده تازه آسفالت شده زندگی!

هستم و با هم می‌پیمایم راهی را که قرار است طی شود و ما را به منزل خوشبختی برساند!

کاش من و تو به جای جک و رز در تایتانیک بودیم! نه مثل آن‌ها کوتاه عشق را تجربه کنیم، نه، مثل آن‌ها عاشق هم باشیم و یک عمر دیوانه‌وار دیوانه یک‌دیگر باشیم.

تا قبل از دیدن تو به هیچ چیز باور نداشتم، عشق برایم معنی نداشت و عشق و عاشقی را مسخره می‌کردم! تا این‌که تو را دیدم، وابسته شدم و فهمیدم که عشق چیست.

اجباری نیست در ماندن تو! می‌خواهی بمان یا به اجبار نگهت می‌دارم، چون آمده‌ام که بمانم با تو، یا بمانی با من و بمانیم تا نهایت بی‌نهایت و تا ابدیت!

دلبر جان مدت مدیدی است که دلم گرفته است و دلتنگم؛ دوری از تو دلم را مانند قفسی کرده است و در قفس زندانیم!

R O M A N I K

هر لحظه که به تو می‌اندیشم دیواره‌های قفس به لرزه می‌افتند. نمی‌دانم تو چه با خود داری که قفس در برابر تو به کرنش می‌افتد و تاب نمی‌آورد.

خوش است اندیشدن به تو!

اندیشدن به تو مانند نوش‌دارویی برای دل گرفته من است؛ آن هم چه نوش‌دارویی که هیچ کجای زمین یافت نمی‌شود. خوش به حال من که تو را دارم!

دلبر شیرین زبانم، من از مجنون هم خوشبخت‌ترم. من لیلی‌ام را یافتم و سیب حوا را از دستانش گرفتم. چه گوارا و چه ملیح است!

دستان گرمش سنگ را هم مانند موم نرم می کند. با دستانش عشق را پراکنده می کند. همه جا پر است از زیبایی و مهربانی؛ قلب من هم سرشار از عشق لیلی است.

لیلی جانم، لیلی قشنگم، خدا هم از آفریدن تو راضی و خشنود است.

چه زیبا آفریده شده‌ای!

شاخه گلی را دیدم که از دل سنگ خارایی روییده بود، چه زیبا و بی نظیر بود، دلبرکم به یک باره به یاد تو افتادم، می دانی چرا؟

چون تو هم مانند آن گل از میان طوفان بلا و سختی گذر کردی و تاب آوردی؛ تلاش کردیم و روییدی، حتی سنگ خارا هم در برابر تلاش تو کم آورد. روییدی، چقدر هم زیبا!

افتخار می کنم چنین گل نازنینی دارم.

تو بهترین هدیه خداوندی، سپاس!

دلبر جان، نفس هایم هر لحظه تو را صدا می زنند، نه هر لحظه، نه هر ثانیه، ثانیه هم نه، هر دم تو را صدا می زنند. در میانشان "دوستت دارم" های بی شماری می گویم؛ چرخ می زنند و در هوای خیال تو می پیچند. آیا می شنوی؟

نفسم به هوای تو معتاد شده است. خمار است، خمار تو. این نوع اعتیاد چه خوب است! می خواهم هر دم خمار تو باشم. ببویمت، فرو ببرمت و در ریه هایم زندانیت کنم. هوا فقط هوای تو. ...

در صفحه شطرنج زندگیم، تمام مهره هایم مات زیباییت شده اند و من با اسب سفید قلبم به سوی تو تاختم تا بگویم:

- ملکه قلبم شاهانه دوستت دارم!

عشق یعنی شما دو نفر آن قدر یکدیگر را بخواهید که اگر کل دنیا هم با شما مخالف باشند، شما پای مخالفت‌ها باستید و در آخر جوری به یکدیگر برسید که تمام جهانیان انگشت به دهان بمانند!

کسی که واقعاً دوستان داشته باشد، حتی اگر وقت هم نداشته باشد، بهانه نمی‌آورد و وقتش را برایتان باز می‌کند!

آوردن بهانه‌های الکی را همه بلدند؛ اما همه بلد نیستند میان تمام دغدغه‌ها و گرفتارهایشان برایتان وقتشان را خالی کنند.

قدرتشان را بدانید! در این دوره و زمانه از این آدم‌ها کم پیدا می‌شود.

کسی که دوست داشته باشد، حتی با یک زنگ کوتاه نیز کنارت خواهد بود؛ کسی هم که فیلم بازی می‌کند و ادعای دوست داشتن دارد، بهانه‌های مختلف می‌آورد و تو را می‌پیچاند!

حواسمان به آدم‌های خاص زندگی‌مان باشد!

R O M A N I K

همه‌ی آدم‌ها یاد گرفته‌اند که در خوشی‌ها کنارت باشند و در ناخوشی‌ها و غم‌هایت، اظهار تأسفی کرده و بروند پی کارشان!

برای کسی مهم هستی که در غم‌ها، ناخوشی‌ها و گریه‌هایت پا به پایت باشد و در روزهای سختیت مانند روزهای شادی و خوشحالی کنارت باشد!

همه در روزهای خوشی کنارت هستن و ادعای عاشقی می‌کنند؛ کسی واقعاً دوستت دارد که در روزهای سختی هم مانند روزهای خوشی اظهار عاشقی کند!

دوازده شب همه عاشق هستن، آن مهم است که ساعت هفت صبح هم عاشقت باشد.

بهترین مخدر دنیا عشق تو و چشمان توست که از وقتی دیدمشان نه توان ترک کردنشان را دارم و نه می توانم کنارش بگذارم!

وقتی می توانم در عشقت حل شوم، غرق می شوم در عشقت تا روز موعود وصال!

به قول مازیار فلاحی که می گوید:

- تو فقط باش، تمام کم و کسرش با من!

من هم می گویم:

- تو فقط باش، هر چیزی که در زندگی کم بود یا نبود، با من؛ تو فقط باش! نفس کشیدن را هم از یاد می برم و وجود تو را نفس می کنم.

مرد بودن به ریش و سیبیل نیست! خیلی از بچه های کوره ها بودند که از صد مرد، مردتر بودند.

عاشق بودن نیز به ادعا کردن و گفتن "دوستت دارم" نیست؛ هر موقع مثل کوه پشتش بودی و دلت در سینه داشت از نبودش می ترکید، آن موقع یعنی عاشقی!

هر ادعایی پوچی را با عشق اشتباه نگیریم.

خوش به حال شیرین که فرهاد چشمانش را بست و نقش او را بر بیستون کند و برای همیشه نقشش را ماندگار کرد؛ شاید نتوانم هم چون فرهاد نقشش را بر تن کوه بیستون نقش کنم؛ اما نقش زیبای تو را بر دلم تا ابد رسم خواهم کرد.

می گویم قشنگ ترین نوشتن، نوشتن اسمت در شناسنامه ی من است!

درست است که روی کاغذ است، ولی قرار نیست هیچ وقت پاک شود.

آن لحظه که عاقد دارد اسمت را به قسمت ازدواج شناسنامه‌ام اضافه می‌کند، از پاداش صد بهشت بهتر و لذت‌بخش‌تر از آن، آن‌جاست که می‌گویند:

- زندگی را شروع کردن با کسی که دوستش داری، کم از پادشاهی جهان نیست!

هر جای این دنیا باشم و در حالی که قرار داشته باشم، قلبم آوایی جز نام زیباییت را فریاد نخواهد زد و قلبم به یاد تو تاپ تاپ بلندی طنین‌انداز خواهد کرد که صور اسرافیل در برابر صدای قلبم به یادت صدایی آرام و غریب است!

خورشید که طلوع می‌کند و اشعه‌های زیبا و گرمش را بر تن زمین می‌تاباند، تنها دلیلی که باعث می‌شود چشمانم را باز کنم، تویی! وگرنه زندگی کردن بدون تو را که همه زندگی می‌کنند. من به خاطر تو چشمانم را باز می‌کنم و لبخندی به اشعه‌های خورشید می‌زنم و روزم را آغاز می‌کنم!

یک وقت‌هایی هست که مثل آدم برفی‌ای که عاشق خورشید شده باشد عاشق کسی می‌شوی که فرسنگ‌ها از او فاصله داری و محکوم می‌شوی به نبودن در کنارش! این‌جاست که همه چیز آزاردهنده می‌شود و انگار دنیا برای مرگت برنامه‌ریزی کرده است.

دلبر، هوای دل مرا زمستان سخت در برگرفته بود که حتی آدم برفی‌های سخت‌دل هم درونش دوان نمی‌آوردند!

تو چه بهاری بودی که این‌گونه عوض کردی دلم را

و هوای سرد دلم را همچون هوای بهاری، عطری دل‌انگیز بخشیدی؟

قهوه تلخ قاجاری، سم جام شوکران و بادِ پر سوز و گداز خیام را از سر گذراندم؛ ولی هیچ کدام کشنده‌تر از قهوه‌ای پر سوز و گداز و دلربایی چشمانت نیستند، وقتی که چشمان سحرانگیز و رویایت را در چشمانم می‌دوزی و کلام عشق بر زبان جاری می‌کنی!

قلب من، آن قدر تو را دوست دارم که فکر نکنم هیچ کسی اندازه من تو را بخواهد! حتی می‌ترسم فرشتگانی که در روز مبارک آفرینشت به تو تعظیم کردند هم به دوست داشتن من حسادت کنند! وقتی خدا در روز رستاخیز به من بگوید:

– چطور او را آن قدر دوست داشتی و چگونه آن قدر دیوانه‌وار عاشق او شدی؟

می‌گویم:

خداوند بزرگم، تلفیق لبخند زیبا و چشمان قهوه‌ای و خواستنی‌اش کاری با من کرد که همه چیزم را یادم رفت و عاشقش شدم!

هرگز در فکر نمی‌گنجید که عاشق شوم! زمانی هم که عاشق شدم فکر نمی‌کردم که عشق تصویر و صدا هم داشته باشد و برایم زیبا و طناز شود. تمام صدا و تصویر تنها و تنها تو بودی یارم!

پایان

«با تشکر از نگاه زیبای شما، این اثر به پایان رسید.»

برای مطالعه دیگر آثار نویسندگان، از سایت رمانیک بازدید فرمایید.

برای ارسال اثر نوشته شده توسط شما و انتشار آن بر روی سایت رمانیک، به **این**

لینک مراجعه کرده و یا به اعضای انجمن رمانیک بپیوندید.

رمانیک در شبکه‌های اجتماعی:

R O M A N I K

 Romanik ir

 Romanik ir

 Romaniki